اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**امروز خیلی تاخیر شد نه یک کمی به هر حال ان شاء الله امیدواریم ، عرض شد به اینکه مرحوم نائینی در اینجا مطلبی را که آوردند در مقدمه‌ی بحث واجب مطلق و مشروط فرق بین قضیه‌ی خارجیه و بین قضیه‌ی حقیقیه ، عرض کردیم این را ایشان جای دیگری هم دارند خیلی هم تکرار می‌کنند و به این ذهنیت این بود که شاید تصور عمومی این بود که مثلا در تصورات اصولی‌ها خطابات شرعی از قبیل قضایای خارجیه هستند و ایشان می‌خواست بگوید نه از قبیل قضایای حقیقیه هستند آن وقت فرق بین این دو تا را اول سعی بکند ایشان بیان بکنند و آثاری که دارد و در خلال بحث‌های آینده هم عرض کردم آثاری را ، می‌گویم این چون یک اثر واحد نبوده جاهای مختلف همین مساله‌ی فرض کنید مثلا که عام بعد از تخصیص آیا مجاز است یا نه یکی از جاهاست .**

**البته عرض کردم در امور اعتباری جهت واحده‌ای نیست نکته‌ی واحده‌ای نیست ، نکات متعددی هست ، یکی از نکاتش این است که اگر گفت اکرم العلماء و ما در شهر 20 تا عالم داریم می‌گویند اکرم العلماء یعنی اکرم این 20 نفر آن وقت اگر گفت 2 نفر لا تکرم فساق العلماء 2 نفر را خارج کرد می‌شوند 18 نفر ، پس لفظ اکرم العلماء که برای 20 تا بود استعمال شد در 18 نفر می‌شود مجاز ، یک تصور دقت کردید این جوری .**

**مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید نه اکرم العلماء برای علماست بعدش هم که تخصیص خورد باز هم علماست ، یعنی اکرم العلماء نرفته روی عنوان 20 نفر که حالا 2 تایش خارج شدند 18 تایش مجاز باشد ، اکرم العلماء برای قضیه‌ی حقیقی بود هر کدام عالم بود ، روی 20 نفر انطباق پیدا می‌کرد بعد 2 نفر را خارج کردند الان روی 18 نفر باز هم اکرم العلماء صدق می‌کند دقت کردید ؟**

**یکی از حضار : اگر نائینی که منحل می‌شود که نباید چنین حرفی نائینی می‌زد چون اول منحل به 20 تا شد بعد از آن 2 تا برداشته شد .**

**آیت الله مددی : خوب منحل شدن به 20 تا به نحو قضیه‌ی حقیقیه نه اینکه این خارج معین مراد است ، می‌خواستند این را بگویند یعنی معلوم شد ؟ این تفکراتی بوده در اصول . البته در اینجا بحث زیاد است حالا یک بحثش این قسمت است که این خیال می‌کردند مجاز می‌شود چون اول عدد معینی بود بعد یک چند نفری خارج شدند لذا این حالت مجازی را پیدا می‌کند بعد توضیحاتی که بعد عرض می‌کنیم ، بله .**

**بعد ایشان می‌فرمایند که قضیه‌ی خارجیه ولو به صورت کلیه هم باشد کلی نیست نه کاسب است نه مکتسب است ز**

**وهذا بخلاف القضية الحقيقية ، در صفحه‌ی 172**

**فإنها تكون كبرى لقياس الاستنتاج ويستفاد منها حكم الافراد ، حکم افراد و لذا در شکل اول استنتاج می‌کنیم نتیجه می‌گیریم.**

**كما يقال : زيد مستطيع وكل مستطيع يجب عليه الحج فزيد يجب عليه الحج ، البته این مثال ایشان خیلی روشن نیست چون هم صغرایش هم کبرایش تعبدی هستند هر دویش این که مستطیع کیست خودش اختلافی است بین علما ، اینکه کل مستطیع یجب علیه الحج این هم مراد اینکه آیا مستطیع ، آن مستطیعی که یجب علیه الحج مثلا یعنی توانایی جسمی یا اینها این اعتبارات قانونی است ، مثل این مثال بهترش این است که زیدٌ انسان و کل انسان فانی و کل انسان یموت فزید یموت .**

**ولا يتوقف العلم بكلية الكبرى على العلم باستطاعة زيد ، در کلیت کبری نمی‌خواهد**

**ووجوب الحج عليه ، كما كان يتوقف العلم بكلية القضية الخارجية على العلم بكون زيد في العسكر وانه قد قتل ، بل كلية الكبرى في القضية الحقيقية انما تستفاد من قوله تعالى «ولله على الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا ، آن کلیت را از اینجا در آوردیم نه اینکه چون مستطیع یجب علیه الحج از آن مثلا کبری .**

**بعد ایشان وارد همین نزاعی که شما آن روز فرمودید شدند خیلی به نحو معروف و اشکال معروف به شکل اول که کبرویت شکل اول متوقف است بر اینکه علم به صغری باشد ، علم به صغری هم متوقف است بر کبرویت او . اگر گفت العالم متغیر خیلی خوب کل متغیر حادث این وقتی درست است که ما بدانیم که عالمی که متغیر است حادث است اگر ندانیم خوب نمی‌توانیم بگوییم کل متغیر ، پس اینکه عالم حادث است متوقف است بر کل متغیر حادث ، از آن طرف هم کل متغیر حادث مبتنی است بر اینکه عالم حادث باشد ، حادث بودن آن عالم را هم می‌خواهیم به کل متغیر حادث اثبات بکنیم این یک اشکال معروف .**

**وبما ذكرنا ظهر : ان ما أشكل عرض کردم کلمه‌ی اشکل در لغت عرب لازم است متعدی نیست اینکه در کلمات اصحاب ما اُشکل آمده این درست نیست غلط است ، باید بگوید ما اَشکل این طوری باید بخواند یا ماستشکل علی الشکل الاول اِستشکل باید گفته بشود.**

**على الشكل الأول الذي هو بديهي الانتاج ، چون در قضایا در منطق گفتند بدیهی شکل اول است .**

**من استلزامه الدور ـ حيث إن العلم بالنتيجة يتوقف على العلم بكلية الكبرى ، والعلم بكلية الكبرى يتوقف على العلم باندراج النتيجة فيها ـ فإنما هو لمكان الخلط ، بعد ایشان می‌گوید این اشکال حل می‌شود .**

**لمکان الخلط بين القضية الخارجية والقضية الحقيقية ، چون در قضیه‌ی خارجیه اینطور است ، کلیت کبری متوقف است بر اینکه صغری داخلش باشد . اما در قضیه‌ی حقیقیه اینطور نیست اینها خلط کردند بین قضیه‌ی خارجیه و حقیقیه ، حالا ما با مرحوم نائینی مطلبی نداریم آقایان اینقدر بیشعور نبودند که این حرف‌ها را خلط بکنند ، کل متغیر حادث را بیایند خلط بکنند به قضیه‌ی خارجیه که مثلا زیدٌ فی العسکر و کل من فی العسکر قتل فزید قتل ، این شبیه قضیه‌ی خارجیه بود ، لمکان الخلط بين القضية الخارجية والقضية الحقيقية ، به شوخی اشبه است کلام ایشان .**

**فان في القضية الحقيقية لا يتوقف العلم بكلية الكبرى ، خوب اینها می‌گویند یتوقف چه می‌گوید لا یتوقف .**

**على العلم باندراج النتيجة فيها ، بل كلية الكبرى انما تستفاد من مكان آخر ، اینها تمام بحثشان مکان آخر است دیگر ، تمام بحثی که دارند آن مکان آخر است که شما از کجا گفتید کل متغیر حادث ، این را از کجا گفتید . می‌گویند کما عرفت این کما عرف برای آیه‌ی مبارکه بود چه ربطی به مطالب خارجی دارد مثل العالم متغیر وکل متغیر حادث لذا این بحث سنگینی دارد برای خودش که راه حصول کبری چیست حالا یا وجدانی است یا فلان ، از آن حرف‌هایی که زدند ، غرض اینکه ایشان فرمودند ، خلط کردند بین قضیه‌ی خارجیه و قضیه‌ی حقیقیه به شوخی اشبه است نه کسی خلط نکرده است ، بحث همان است که بله آقا ؟**

**یکی از حضار : خارجی و حقیقی در هر دو هست .**

**آیت الله مددی : نه در قضیه‌ی خارجیه باید علم داشته باشیم چون کل من فی العسکر قتل باید بدانیم که زید هم در عسکر بوده و قتل و الا اگر می‌دانیم که زید در عسکر بوده و نمی‌دانیم کشته شده نمی‌توانیم بگوییم کل من فی العسکر ، لکن این قضیه‌ی خارجیه است ربطی به قضیه‌ی حقیقیه ندارد .**

**آن که ما در شکل اول داریم و در علوم داریم شکل اول اصلا قضیه‌ی حقیقیه است خارجیه نیست اصلا کلا ، خلط بین این دو تا نشده است . العالم متغیر ، مثلا الانسان ، زید انسان و کل انسان یموت این خودش باید کل انسان یموت ثابت بشود حالا در علوم طبیعی ثابت بشود ، در هر جایی در جای خودش باید ثابت بشود و الا اگر ثابت شد که چون داریم ما یک نظریه‌ای در طب هم داریم که انسان طبیعتا نمی‌میرد به عوامل خارجی یعنی عمر ابد می‌شود برای انسان تصور کرد ، آن خصلت‌هایی را که در انسان هست آنچه که در بدن وارد می‌شود آنچه که میکروب‌ها می‌آید ، بتوانیم دقیقا آنها را کنترل بکنیم و مضاد آنها ضد آنها را انجام بدهیم و سلول‌ها رشد خودشان را انجام بدهند این عمر ابدی پیدا می‌کند دائمی پیدا می‌کند ، این یک نظریه‌ای است اصلا ، یعنی اصلا فی نفسه آیا انسان اگر تمام جهات هم مطرح بکند باز هم می‌میرد یا نمی‌میرد ، دقت فرمودید ؟ این خودش ربطی به قضیه‌ی خارجیه ندارد این اصلا ربطی به قضیه‌ی خارجیه ندارد .**

**اینکه زیدٌ انسانٌ این بله این قضیه واقع است اما کل انسان یموت خود این را باید رفت روی علوم طبیعی آنجا ، آنجا یک بحثی دارند که قسمتی از بدن خواهی ، نخواهی از بین می‌رود ، ولو شما تمام شرایط نمی‌خواهم حالا وارد طب بشوم این در طب قدیم هم هست ها خیال نکنید یک چیز جدیدی است ، در طب قدیم هم یک نظریه هست که انسان نمی‌میرد ابدی است ، مثلا مساله‌ی امام زمان هم مساله‌ی طبیعی است ، طبیعی همان است که باشد زنده باشد ، مردن امر غیر طبیعی است و الا اگر مراعات آن جهات بشود این عمر طبیعی است این عمر ندارد محدودیت عمری ندارد .**

**لذا اینها آمدند در طب قدیم که قسمت‌هایی از بدن انسان نمی‌خواهم حالا اسم ببرم ، اینها محدودیت عمری دارند اصلا تمام می‌شوند تمام جهات بهداشتی هم مراعات بشود تمام نکات هم دقت کردید این ربطی به قضیه‌ی خارجیه و قضیه‌ی حقیقیه ، خلط نشده ایشان کم لطفی فرمودند اینکه کل متغیر حادث این هم همینطور است ، چون ممکن است آن آقا بگوید العالم متغیر این تغیر برای ظواهر است آن حقیقت واحد است حقیقت ثابت مانده است یک عبارتی دارند که در قرن هفدهم بیشتر در اروپا مطرح شد به عربی من شنیدم اسمش اما به فارسی نمی‌دانم چه می‌گویند المادة لا تفنی و لا تستحدث ، که ماده اصلا نه فانی می‌شود نه درست می‌شود ، ما به فارسی داریم این عبارت ، المادة لا تفنی و لا تستحدث .**

**یکی از حضار : یک قانون بقای ماده و انرژی داریم .**

**آیت الله مددی : ما در عربی این جوری است که اصلا نه از بین می‌رود و نه درست می‌شود یعنی ابدی است ، یعنی اینکه متغیر این تغیری که شما می‌بینید برای مظاهر ظاهری ماده است خود ماده تغیر پیدا نمی‌کند و چون تغیر پیدا نمی‌کند قدیم است حادث نیست ، غرض این بحث ربطی به قضیه‌ی حقیقیه و ملتفت شدید ، ربطی به قضیه‌ی حقیقیه و خارجیه و این نمی‌دانم حالا این اصطلاح را در فارسی من یادم نمی‌آید دیده باشم این در فیزیک یک کتاب‌های فیزیاء یا فیزیک عربی این عبارت متعارف است ، به نظرم در قرن هفدهم یا هجدهم یکی از این غربی‌هاست که این نظریه را مطرح می‌کند به اسم او هم مشهور است حالا یادم رفته است اسمش نیوتن نه یکی دیگر یک چیزی شبیه به آن مطرح می‌کند به عربی این طور است عبارت اما یادم نمی‌آید مثل آن لفظ آن روز که به فارسی خدمتتان عرض کردم ، به فارسی‌اش یادم نمی‌آید این عبارتش این است که المادة لا تفنی و لا تستحدث ، اصلا ماده و لذا العالم متغیر این تغیر ، تغیر صوری است مظاهرش عوض می‌شود و الا ماده‌اش یکی است و لذا العالم قدیم لیس حادثا ، این عالم که می‌گویید شما حادث این اصلا ربطی به قضیه‌ی خلط بین قضیه ، روشن شد ؟ یک بحث دیگری است اصلا ایشان کم لطفی فرمودند خدا رحمتشان کند .**

**بعد هم اینکه می‌فرمایند کما عرفت لله علی الناس حج البیت اصلا این جور قضایا جزو قضایای چیز نیستند اینها جزو منطق نیستند اینها اعتبارات قانونی هستند اعتبارات قانونی از این بحث شکل اول و اینها خارج است منطق برای علوم حقیقی است اصلا ایشان کم لطفی اینجا فرمودند .**

**به هر حال من فعلا وارد این بحث نمی‌شوم اینها چند جهت دارد نه اینکه یک جهت دارد چند تا دیگر بخواهم ، که اینها را خوب بود من الان اعتقادم این است نمی‌دانم الان در حوزه‌های ما رسم شده یا نه ، حوزه‌های ما قدیما که همین حاشیه‌ی ملا عبدالله را می‌خواندند بعد از حاشیه‌ی ملا عبدالله برمی‌داشتند منطق مرحوم مظفر را می‌خواندند ، منطق مظفر با حاشیه‌ی ملا عبدالله فرقش در چاپ است آن چاپ قدیم است این چاپ جدید است ، فکر یکی است ، فکر که عوض نشده است .**

**من فکر می‌کردم الان نمی‌دانم در قم رسم شده همراه با منطق ارسطویی منطق‌های دیگر را هم مطرح بکنند یکی نباشد ، که یکی یکی حالا اینطور تا نتایج در بیاید ، غرض اشکالاتی که ، حتی مرحوم آقای بروجردی هم یک حرفی دارد که این اشکالاتی را که در قرن سیزده یا چهارده میلادی آقایان ، چهارده که نه ، هفده ، هجده ، شانزده ، هفده ، آقایان غربی‌ها به تفکرات ارسطویی کردند این تقریبا معاصر است با مرحوم ملا محمد امین استر آبادی ایشان هم در همین اشکالات را می‌کند ، این اشکال کبری و به شکل اول دارد خود ملا محمد امین ، خیلی لطیف است اطلاعش خوب بوده کتب فلسفه‌ی آن زمان را دیده کتب منطق ایشان هم اشکال می‌کند ، اصلا می‌گوید منطق نباید منطق صوری باشد ، همین حرفی که الان می‌زنند . منطق را باید روی ماده حساب بکنند و در منطق قدیم ماده چیزی محصل ندارد که این کجا ، برهانیه کجا ، جدلیه کجا ، مغالطه ، ضوابطی برای ماده ندارد و لذا ایشان اعتراضش بیشتر ، البته به این صورتی که من می‌گویم نیست اما ایشان اشکالش این است که اینجا در منطق آنها روی صورت رفتند الان غربی‌ها خوب خیلی اشکال دارند که اصلا با صورت نمی‌شود مسائل را حل کرد اصل مطلب ماده است نه صورت ، صورت نمی‌تواند کاری بکند حالا من وارد این بحث‌ها نشوم .**

**غرض به این آسانی که ایشان فرمودند کما عرفت و تمام شد این نیست ، این مطلبی که ایشان فرمودند به این مقدار نیست و این طور نیست که این مطالبی که ایشان فرمودند که به اصطلاح خلط بین قضیه‌ی خارجیه و حقیقیه آقایان کردند نه این به شوخی اشبه است .**

**تصادفا خود ایشان می‌گوید : فان القضايا المعتبرة في العلوم التي يتألف منها الأقيسة انما هي ما كانت على نحو القضايا الحقيقية ، اصلا اینها امور واقعی هستند المستطیع یجب علیه الحج اصلا جزو آنها نیست اصلا جزو علوم نیست .**

**فيرتفع الاشكال من أصله ، ولا حاجة إلى التفصي عن الدور بالاجمال والتفصيل ، كما في بعض كلمات أهل المعقول. که اجمال ، اینها حل نمی‌کند اجمال و تفصیل بله .**

**وقد وقع الخلط ، خلط بین که من این را خواندم قبلا خواندم دیگر .**

**إذا عرفت ذلك بعد از اینکه این شرح را می‌دهند ، فاعلم : عرض کردم مرحوم نائینی چند جا در اصول این را دارند این بحث را مطرح می‌کنند اینجا دو قسمت :**

**ان الجهات التي تمتاز بها القضية الخارجية عن القضية الحقيقية وان كانت كثيرة قد أشرنا إلى بعضها ، الا ان ما يرتبط بما نحن فيه من الواجب المشروط والمط ، هي جهات ثلاث :**

**الجهة الأولى :**

**ان العبرة في القضية الخارجية ، هو علم الآمر باجتماع الشروط ، در قضیه‌ی خارجیه باید بداند ، مثلا می‌گوید برو آب بیاور می‌داند که این قدرت دارد ، توانایی دارد ، آب موجود است .**

**وما له دخل في حكمه ، فلا يوجه التكليف على عمرو مثلا بوجوب اكرام زيد الا بعد علمه باجتماع عمرو لجميع الشروط المعتبرة في حكمه : عقل باید باشد ، بلوغ باشد ، قدرت باشد .**

**وغير ذلك مما يرى دخله في مناط حكمه ، ولو فرض ان الآمر كان جاهلا بوجود شرط من شروط صدور الحكم ، كمجئ بكر الذي له دخل في تكليف عمرو بوجوب اكرام زيد ، فلا محالة يعلق حكمه ، اگر یک شرطش چیز شد تعلیق می‌آورد .**

**فلا محالة یعلق حکمه بصورة وجود الشرط ، تعلیق می‌کند ، این از اینجا می‌خواهد وارد واجب مشروط هم بشود .**

**ويقول : ان جاء بكر فأكرم زيدا ، وتكون القضية الخارجية من هذه الجهة ـ أي من جهة تعليقها على الشرط ـ ملحقة بالقضية الحقيقية، این نکته‌اش این است ، می‌گوید اینجا ولو به صورت ظاهرا قضیه‌ی خارجیه است لکن چون شرط می‌آورد این را به حکم قضیه‌ی حقیقیه قرارش می‌دهد این نتیجه‌ای است که ایشان می‌خواهد بعد بگیرد .**

**والحاصل : ان المدار في صدور الحكم في القضية الخارجية انما هو على علم الآمر باجتماع شروط حكمه وعدم عمله ، در قضیه‌ی خارجیه .**

**فان كان عالما بها فلا محالة يصدر منه الحكم ولو فرض خطأ علمه وعدم اجتماع الشروط واقعا ، إذ لا دخل لوجودها الواقعي في ذلك، بل المناط في صدور الحكم هو وجودها العلمي ، فان كان عالما بها يحكم وان لم تكن في الواقع موجودة ، وان لم يكن عالما بها لا يحكم وان كانت موجودة في الواقع الا على وجه الاشتراط بوجودها ، فيرجع إلى القضية الحقيقية من هذه الجهة ، فلا يعتبر في صدور الحكم في القضية الخارجية الا علم الآمر باجتماع الشرائط.**

**حالا من چون آخر بحث می‌خواهیم متعرض بشویم عرض می‌کنیم که اصولا این سنخ طرح بحثی را که ایشان فرمودند خیلی دقیق نیست .**

**واما في القضية الحقيقية : فيعتبر فيها تحقق الموضوع خارجا ، در قضیه‌ی حقیقیه لازم نیست علم داشته باشد ، هر وقت به وجود بود این طور است**

**إذ الشرط في القضية الحقيقية هو وجود الموضوع عينا ولا عبرة بوجوده العلمي ، لان الحكم في القضية الحقيقية على الافراد المفروض وجودها ، فيعتبر في ثبوت الحكم وجود الافراد ، ولا حكم مع عدم وجودها ، یعنی افراد باید محقق بشوند .**

**ولو فرض علم الآمر بوجودها ، فالحكم في مثل قوله : العاقل البالغ المستطيع يحج ، مترتب على واقع العاقل البالغ المستطيع ، لا على ما يعلم كونه عاقلا بالغا مستطيعا ، إذ لا اثر لعلمه في ذلك ، فلو فرض انه لم يعلم أن زيدا عاقل بالغ مستطيع لترتب حكم وجوب الحج عليه قهرا بعد جعل وجوب الحج على العاقل البالغ المستطيع ، كما أنه لو علم أن زيدا عاقل بالغ مستطيع وفي الواقع لم يكن كذلك لما كان يجب عليه الحج ، فالمدار في ثبوت الحكم في القضية الحقيقية انما هو على وجود الموضوع خارجا ، یعنی باید در خارج موضوع باشد .**

**من دون دخل للعلم وعدمه في ذلك. علم و عدم علم تاثیر ندارد این مقدار بس است فردا بقیه‌اش ان شاء الله تعالی .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**